

مجله پژوهش‌های تاریخی دانشگاه اصفهان

سال دوم - دوره جدبد - شماره سوم (پیاپی ۷) - پاییز ۱۳۸۹

فهرست مطالب

بررسی علل و پامدهای قتل امام قلی خان، حاکم فارس در عصر شاه صفی (۱۰۴۲ هق). دکتر جهانبخش نوایب	۱-۳۲
تحلیل و نقش رقابت‌های حمدانی - بر بدی در وشد و ارتقاء آل بویه دکتر علی‌اکبر کجاف - دکتر فریدون الهاشمی - عبدالرفیع رحیمی	۳۳-۴۰
نقش خاندان‌های کهن در فراز و فروز سلسله‌های ایرانی در دوره ایران باستان دکتر محمد تقی ایمان‌پور - نجم الدین گیلانی	۴۱-۵۶
اندیشه سیاسی حزب التحریر دکتر حسن حضرتی عبدالواحد قادری	۵۷-۷۶
بیهقی و ماجرای کوری امیر محمد غزنوی دکتر فاضم صحرانی - دکتر محمد رضا حسنزاده	۷۷-۹۲
میرحسین میدی (مفتول: ۹۱۱ ق) یک بازشناسی تاریخی دکتر ابوالحسن فیاض انوش	۹۳-۱۱۶
پژوهشی درباره قیام مردم اصفهان در سال ۷۸۹ هـ ق بزدان غرضی	۱۱۷-۱۳۶

نقش خاندان‌های کهن در فراز و فرود سلسله‌های ایرانی در دوره ایران باستان

دکتر محمدتقی ایمان‌پور^۱ ناصرالدین گل‌انس^۲

چکیده

پادشاهی ماد اوتبن حکومت آریایی بود که از انحصاریه‌ای از قبایل و طوایف آریایی و سایر اقوام محلی ساکن در منطقه تشکیل شد. این قبایل و اقوام محلی از دوره ماد اقتدارشان آغاز و به تدریج در زمان هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان بر تعداد، حوزه نفوذ و قدرت آنها افزوده شد. این تحولات سرانجام به ایجاد نظام خاندانی در ایران باستان انجامید. این خاندان‌ها به دلیل جایگاه معنوی و خاستگاه قبایلی و نیز به علت داشتن املاک و رعایای فربان و نیاقت و شجاعت در بن جستگاری و سوارکاری توانستند در طول نیم این سلسله‌ها جایگاه معنایی در ساختار سیاسی، نظامی، اقتصادی و جامعی گثور به دست آورند و در تحولات مهم سیاسی سلسله‌های ایران باستان نقشی مهم بازی کنند. با توجه به نقش مهم این خاندان‌ها در تحولات گوتاگون این دوره از تاریخ ایران، این مقاله به دنبال پاسخگویی به این پرسش است که آیا این خاندان‌ها در فراز و فرود سلسله‌های ایرانی نیز نقش عمده‌ای به عهده داشته‌اند؟ برای پاسخگویی به این پرسش در مقاله تلاش شده است با استناد به منابع موجود و مروری بر آغاز و فرجم سلسله‌های ایرانی پیش از اسلام و با نقل شواهد تاریخی و با استفاده از پژوهش‌های تاریخی به تحلیل و بررسی نقش مؤثر این خاندان‌ها در فراز و فرود سلسله‌های ایرانی این دوره پرداخته شود.

واژه‌های کلیدی

مادها، هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان، خاندان‌های حکومتگر، قبایل آریایی.

* استادیار تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد.

^۱ کارشناس ارشد تاریخ ایران باستان، دانشگاه فردوسی مشهد.

مقدمه

اما به دو گروه از آنها اشاره نموده‌اند که گروهی در بخش میانی و شمالی زاگرس و در حوزه نفوذ آشوریان بودند و گروهی دیگر که مادهای دوردست خوانده شده‌اند بیرون از دایره نفوذ آنها و ظاهراً در منطقه همدان و تهران زندگی می‌کردند (Imanpour, 1998: 192; Helm, 1981: 88). به دنبال همین حمله‌ها و فتنه‌های بی‌دریبی آشوریان بود که قبایل گوناگون مادی و احتمالاً قوم محلی دیگر برای دفاع از خود و به رهبری دیاکتو متوجه شدند و پایه‌های حکومتی فدراتیو را، که رهبران قبایل در آن نفس عمده‌ای داشتند، بین ریختند؛ بدین گونه به تدریج پایه‌های قدرت خاندانی شکل گرفت (Imanpour, 2002-2003: 63; Imanpour, 1998: 192). به علاوه، در کتبه‌های آشوری از عده بسیاری «ویسبتی» (خداآنده و صاحب ویس) با «خداآنده» باد شده است که به نظر می‌رسد کسانی بودند که صاحب مقام و جانشین سرخاندان در دوران جماعت بدوي شدند. زمانی که جامعه طبقاتی رفته رفته فولم می‌بافت این اشخاص صاحب مقام و املاک فرلوان و به تدریج به طبقه شراف و حکومتگر تبدیل شدند (دیاکونف، ۱۳۷۷: ۱۷۵). این امتیازات و جایگاه سیاسی و معنوی آنها، که ریشه در فرهنگ قبایل داشت، به آنها فرصت داد که به تدریج نقش‌های عمده‌ای در تحولات گوناگون سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی، به خصوص در فراز و فروز سلسله‌های ایرانی در دوره باستان داشته باشند.

در این مقاله تلاش شده است با تکیه بر منابع موجود اعم از داخلی و خارجی و با استفاده از پژوهش‌های ناریخی به بررسی نقش خاندان‌های کهن در فراز و فروز سلسله‌های ایرانی در دوره ایران باستان پرداخته شود. بدین منظور در این مقاله مدعی شده است تخت مروری شود بر تحولات سیاسی هر دوره که به روی

آربابی‌ها احتمالاً در هزاره‌های چهارم و سوم پیش از میلاد در سرزمین‌های استیل روسیه، حد فاصل رود ولگا تا دریاچه آرال، که در ونیداد از آن به نام «انیرانه ونیجه» نام برده شده است و امروزه از آن به عنوان گستره فرهنگ «آندرانو» باد می‌شود، از راه شبانی روزگار می‌گذراندند (دوستخواه، ۱۳۷۰، ونیداد، Dandamaev and Lukonin, 1998: 1-6; Imanpour, 1998: 92 سوم پیش از میلاد تحت رهبری سران قبایل و طوایف خود تاخت به تواحی خوارزم و سغد در آسیای مرکزی و پس در طول هزاره دوم پیش از میلاد به تدریج وارد ایران شدند و در دامنه‌های شرقی زاگرس و تصرفی دریای خزر استقرار یافتند (Imanpour, 1998: 130). نظام اجتماعی این اقوام مبتنی بر نظام قبایلی بود و رهبران قبایل جایگاه ممتاز رهبری معنوی، سیاسی و اجتماعی را در میان مردم خود داشتند. همچنین این قبایل در درون خود دارای سلسله مرانی اجتماعی بودند که ریشه اوستایی داشت و از سازمان جماعت بدوي مترجمه می‌گرفت و با عنوان نهادا (خانه)، ویس (ده)، زتو (ظایفه) و دهو (کشور) نامیده می‌شد (دوستخواه، ۱۳۷۰، مهربست، بند ۱۸، ص ۲۵۷). مقابله کنید با: کریستن سن، ۱۳۶۷: ۲۹).

پس از استقرار آربابها در جانب شرقی زاگرس در ایران و تحت فشار و لشکرکشی‌های بی‌دریبی آشوریان به شمال زاگرس، شخصیت حکومت ایرانی به رهبری دیاکتو و مشکل از اتحادیه‌ای از طوایف مادی و قبایل ساکن در منطقه شکل گرفت. (هرودوت، ۱۳۶۶، کتاب اول، بند ۹۶-۱۰۶; Sancisi - Weerdenburg, 1988: 210-211)

(Imanpour, 1998: 192; Helm, 1981: 85

منابع آشوری برخلاف هرودوت (هرودوت، ۱۳۶۶، کتاب اول، بند ۹۵-۱۰۰) نام این قبایل مادی را ذکر نکرده‌اند؛

ضرورت حمایت سران قبایل مادی برای رویارویی با حمله آشوریان نمی‌توان به اصل خبر اعتماد کرد، در صورت صحبت آن باز هم نمی‌توان نقش سران این قبائل و خاندان‌ها را در جنگ مادها علیه آشور و سرانجام پیروزی آنها بر آشوریان در سال ۶۱۲ پیش از میلاد، که با همکاری بابل تجامعت شد، انکار کرد: (Kuhrt, 2007: 30-32, 39-44) ۱۲۸۶، به ویژه که به عقیده هلن ساتیسی ویردتیرگ، با توجه به عدم کشف و شناسایی آثار باستانی مربوط به حکومت مادها از جمله شناسایی پایتخت آنها در همدان آن گونه که هرودوت توصیف کرد به نظر می‌رسد که حکومت مادها تا پایان فرماتروانی آنها همچنان متکی به سران همین قبایل و خاندان‌های بزرگ باقی ماند و آنها بر خلاف آنچه که پیشتر تصور می‌شد، موفق به تشکیل یک حکومت متمرکز یا امپراتوری بزرگ نشدند.

(Sansisi – Weerdenburg, 1998:212) به هر حال، به نظر می‌رسد در شکست دولت آشور به وسیله مادها، سران قبایل و خاندان‌های بزرگ مادی نقش اصلی را بازی کردند و در نتیجه، آنها به دنبال این پیروزی شناوریم بسیار به دست آوردند؛ به گونه‌ای که شرود آسان بعدها در میان اقوام عهد پاسخان ضرب المثل شد (بیانی، ۱۳۸۴: ۶۵)، مالکیت بر بخش گسترده‌ای از زمین‌های کشاورزی و کسب این نروت‌های اتباه روز به روز بسیار دامنه نفوذ و قدرت سیاسی آنها می‌افزود. در دوره حاکمیت کیاکسار (هوختره) و به سبب جایگاه سیاسی او نوعی نوازن فوا و تعامل در دولت ماد حاکم بود؛ اما به نظر می‌رسد که رفتار جاشین‌وی، آسناگ، که فردی مستبد و نسبت به سران خاندان‌ها و قبایل بی‌اعتنای بود، به ناخشودی این خاندان‌ها، که آن زمان در نجابت و اشرافیت کمتر از شاه نبودند، و سردی روابط شاه با آنها انجامید (دیاکنوف، ۱۳۸۷: ۲۳۵-۲۳۴)، انتخاب سپیتماه به ولیعهدی به وسیله آسناگ، که مورد پست این

کار آمدن یا فروپاشی هر یک از سلسله‌های ایرانی در دوره باستان انجامید و سپس نقش این خاندان‌ها در این تحولات تحلیل و بررسی گردد.

نقش خاندان‌های کهن در دوره مادها نام مادها در گزارش‌های بین‌الهیلين متعلق به سده هشتم تا اوایل سده هفتم پیش از میلاد و نیز در گزارش‌های آشوری‌ها همواره با صفت تبرومند آمده است (Imanpour, 2002-2003: 61) در عنوان‌های مادها در تکیه‌های آشوری هیچ نشانی از امتیاز سیاسی با قومنی وجود ندارد و از دیاکنوف نیز تنها به عنوان یکی از فرماندهان باد شده است (Helm, 1981: 88) بنابر ادعای هرودوت، در سده هفتم پیش از میلاد تقسیم‌بندی بین مادها از روی بستگی فیلی‌ای بود (هرودوت، ۱۳۳۶: ۹۶، ۱۰۶)، تا پایان آن ماد، با وجود تشکیل اتحادیه‌هایی از مادها و شماری از قبایل محلی به رهبری دیاکن، هنوز نیز نظمی مستقلی تشکیل نشده بود و سپاه مادی مجموعه‌ای از قبایل و خاندان‌ها بود که در صورت نیاز و به رهبری سران قبایل خود، شاه را در جنگ‌ها پیاری می‌دادند (دیاکنوف، ۱۳۷۷: ۱۸۲ و ۲۱۲). این روند تا پیش از کیاکسار (هوختره) ادامه داشت و قدرت پادشاه همچنان متکی به سران قبایل و خاندان‌های مادی بود که روز به روز بر دامنه نفوذ آنها افزوده می‌شد؛ اما به ادعای هرودوت، کیاکسار (هوختره) نخستین کسی بود که تقسیمات نشکری را در یک فشون آسیایی اساس نهاد و سریازان را، که پیش از آن انتظامی نظامی نداشتند، به دسته‌های نیزه‌دار، کماندار و سواره نظام تقسیم کرد (هرودوت، ۱۳۳۶: کتاب اول، بند ۱۰۲) و کوشید از دامنه نفوذ سران قبایل در امور نظامی و احتمالاً کشوری پکاهد. هر چند با توجه به وضعیت سیاسی منطقه و حضور قدرتمند آشور در پشت مرزهای سرزمین ماد و

سلسله‌ای محلی در کلکبه تشکیل داد (زرین‌کوب، ۱۳۸۷: ۱۰۸).

نقش خاندان‌های کهن در دوره هخامنشیان

پس از سقوط پادشاهی ماد به دست کورش کبیر (۵۴۹ پ.م)، که به نظر می‌رسد رویگردانی خاندان‌های بزرگ از جمله خاندان هارپاگ از آستیاگ نقش عمدت‌های در آن داشت، کورش با نکیه بر خاندان‌های پارسی و شماری از خاندان‌های مادی که به او پیوستند، پادشاهی پارسی را تشکیل داد (Kuhrt, 2007: 55-59).

مادها در دوران هخامنشیان جایگاه برجسته‌ای داشتند و حتی کورش کبیر به پارس‌ها دستور داد جبهه مادی پیوشتند. اصولاً امپراتوری هخامنشیان از دید خارجیان پیشتر به عنوان امپراتوری ماد و پارس شناخته شد (Frye, 1962: 85; Imanpour, 1998: 200).

در کتبه‌های پارسی باستان در دوره هخامنشیان نام مادها در پیشتر موارد همراه با نام پارس‌ها آمده و نیز در کتاب هر کدام از تختگان یا اشراف پارسی در تخت جمشید یک شخص مادی تصویر شده است (Imanpour, 2002-2003: 76).

افزون یو خاندان‌های مادی خود قبایل پارسی نیز، که تعداد آنها دست کم به ده قبیله (شش قبیله شهرنشین و چهار قبیله چادرنشین) می‌رسید (هرودوت: ۱۲۲۶، کتاب اول، پند ۱۲۵؛ ایمانپور، ۱۳۸۳: ۵)، هر یک به فرخور نقشی که در روی کار آمدن کورش کبیر ایفا کردند، همچون پاسارگادیان، مارقی‌ها و ماسی‌ها، جایگاه ممتازی در این دوره یافتند و به جمع خاندان‌های حکومتگر پیوستند.

مجموعه این خاندان‌ها اعم از مادها و پارس‌ها در تحولات سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی ایران دوره هخامنشی نقش مهمی را بر عهده داشتند. در واقع،

خاندان‌ها نیز نیز بر شدت اختلافات فرزود و آن را به بالاترین حد رسانید (دیاکونوف، ۱۳۷۷: ۳۸۶-۳۸۸). این سیاست‌ها و نازرانی آستیاگ در زویارویی با قدرت خاندان‌های بزرگ سبب ایجاد اختلاف و تکفاف پیشتر بین شاه و سران این خاندان‌ها شد (فرای، ۱۳۸۸: ۱۵۰)؛ به طوری که این اختلافات به جدا شدن هارپاگ، یکی از سران این خاندان‌ها که در دربار جایگاه معنایی داشت، و پرمن وی به کورش کبیر در جنگ سرنوشت‌ساز جلگه پسلوگاد بین آستیاگ و کورش منجر شد (هرودوت، ۱۲۲۶؛ کتاب اول، پند ۱۰۷ و ۱۲۷؛ پریان، ۱۳۷۸: ۱۰۳؛ Kuhrt, 2007: 56-58; Imanpour, 1998: 205).

هرچند روایت جدایی هارپاگ از سپاه آستیاگ و پیوستن او به کورش با قسانه همراه شده است و آن را انتقام هارپاگ از آستیاگ به خاطر قتل فرزندش ذکر کرده‌اند (هرودوت، کتاب اول، پند ۱۰۷ و ۱۲۷)، می‌تواند بیانگر واقعیتی تأمل برانگیز باشد و آن آشکار شدن فدرات خاندان‌های بزرگ و نقش آنها در تحولات سیاسی و فراز و فرود خاندان‌های سلطنتی در ایران باستان است.

چنانکه می‌دانیم هارپاگ نام خاندان بزرگی بود که به نام سرددمان خود معروف شده و مرکز قلمرو آنها همدان بوده است، نیاکان هارپاگ نیز، که خود در ماجراجای سرنگونی اخرينین پادشاه مادها، آستیاگ، شهرت یافت و از طریق گزارش هرودوت در تاریخ ماندگار شد، بارها نقش‌هایی مهم در تاریخ کهن ایران بازی کردند؛ چنانکه فردی به نام هارپاگ در نبرد سپاهیان سارگن دوم آشوری کشته شد و هارپاگ دیگری از این خاندان در روزگار اسارت‌خدون (۱۶۰-۱۶۹ ب.م) بخشی از قبایل ماد را بر ضد آشور متخد ساخت. هارپاگ مورد نظر هرودوت نیز پس از برافتادن پادشاهی ماد، آسیای صغیر را برای کورش فتح کرد و در همانجا ماندگار شد و زیر فرمان هخامنشیان

دوری از مرکز امپراتوری باعث شد که توطنه‌ای به وسیله اشراف حکومتگر علیه وی تریب داده شود (داندامايف، ۱۳۷۳: ۲۲۸). بردها نلاش نکرد خانواده‌های بزرگ پارسی‌ای را که کمبوجیه علیه آشان به اقدامات خشوف‌آمیز دست زده بود با خود همراه سازده اما ظاهراً موفق نشد (بریان، ۱۳۷۸: ۲۵۳) و سرانجام همزمان پا پیش از مرگ کمبوجیه، به گونه‌ای بسیار معماً آمیز درگذشت. اشراف پارسی به رهبری داریوش علیه بردها توطنه کردند و او را کشند. به دیگر سخن، مبارزه قدرت بین پادشاه و اشراف حکومتگر در این زمان به مرحله سختی رسید (داندامايف، ۱۳۷۳: ۲۲۹-۲۲۸)؛ زیرا بردها (گنومات من) به دلیل خودسری‌ها و عدم فرمانبرداری سران این خاندان‌ها اسلام و زمین‌هایی را که به عنوان حدیه مشروط به آنها داده شده بود بازپس گرفت (بریان، ۱۳۷۸: ۲۵۷). همچنین وی با بخشیدن سه سال مالیات کوشید عامة مردم را در سرزمین‌های بیرون از محدوده پارس با خود همراه کرد (هیتس، ۱۳۸۵: ۱۲۲)؛ اما این تصمیم دشمنی سران خاندان‌ها پارسی و شاید دیگر خاندان‌ها ماند مادها را که نگران از دست دادن منافع خود ساخته به صورت موقت بودند در پی داشت (بریان، ۱۳۷۸: ۲۵۹-۲۵۸).

به طور طبیعی، این شرایط برای طبقه‌نیرومند و حکومتگر در این دوره نمی‌توانست تحمل پذیر باشد (قاسمی، ۱۳۵۷: ۴۴)؛ در نتیجه، این سیاست به رویارویی سران هفت قبیله پارسی به رهبری داریوش علیه بردها انجامید (کتبه بیستون، ستون ۱)، منابع گوناگون قتل بردها (گنومات من) را به روش‌های مختلف بیان و توجیه می‌کنند؛ ولی همه آنها معتقدند که کلیه قاتلان بردها نمایندگان اشراف قبیله‌ای بودند (بریان، ۱۳۷۸: ۲۶۴) و جایگاه ممتازی در دربار داشتند؛ زیرا چنانکه هرودوت (۱۳۶۱، کتاب سوم، بند ۶۷-۷۹)

پس از گسترش و ثبت امپراتوری هخامنشیان، سران بین خاندان‌ها تکیه‌گاه سیاسی و اجتماعی آن شدند و در شورای سلطنتی، ارتش و دستگاه‌های عالی دیوانی و حکومتی حضور دائمی یافتند (ورداشی، ۱۳۵۷: ۵۱-۵۰)، در زمان یادشاهی کورش کبیر و به دلیل شخصیت کاریزمانیک او نوعی انعام و بیومنگی حاکم بود و او در موارد مهم همچون در جنگ علیه ماسلات‌ها با اشراف و سران این خاندان‌ها مستورت می‌کرد (هرودوت، ۱۳۶۱، کتاب اول، بند ۱۰۴)، به دیگر سخن، امتیازات بزرگان و خاندان‌های حکومتگر اعم از ماد و پارس، کمیتر به طور سنتی از آنها به عنوان خاندان‌های هفتگانه ایران نام بوده می‌شود (فرای، ۱۳۸۸: ۱۶۷)، از زمان کورش کبیر شدت بیشتری یافت.

کمبوجیه برای نحکیم مبانی قدرت خود علیه امتیازات اشراف قبیله‌ای و حکومتگر اقداماتی انجام داد و به طبقات گسترده‌تری از اجتماع، که نیروی اساسی کشور را تشکیل می‌دادند، نوجه کرد. این امر به تاخشنودی و اختلاف بین سران خاندان‌ها و پادشاه انجامید؛ چراکه آنها می‌خواستند که در اقدامات خود نامحدود باشند و مناصب عالیه را همچنان در دست داشته باشند (داندامايف، ۱۳۷۳: ۲۲۶-۲۲۵). حتی به ادعای هرودوت، کمبوجیه فرمان داد دوازده نقر از اعیان و بزرگان ایرانی را در زیر زمین مدفون کند (هرودوت، ۱۳۶۱، کتاب سوم). هرچند به دلیل فدامت خای نزد ایرانیان، در درستی ادعای هرودوت تردید فراوان وجود دارد، به نظر می‌رسد ادعای او درباره وجود اختلاف‌های بین کمبوجیه و سران خاندان‌های بزرگ نایاب به دور از حقیقت باشد (بریان، ۱۳۷۸: ۲۴۲)، مبارزات کمبوجیه و سپس برادر او، بردها، علیه اشراف حکومتگر شرایط بسیار سنگین و دشواری را برای آنها و امپراتوری هخامنشیان پدید آورد. لشکرکشی کمبوجیه به مصر و

نظر می‌رسد که جایگاه این اشراف پارسی، که بعدها به خاندان‌های هفتگانه شهرت یافتند، نه تنها در زمان داریوش حفظ شد، بلکه فرزندان آنها پس از داریوش نیز از وفادارترین افراد به حکومت بودند و تسلط خود را بر کشور با حضور در بالاترین مقامات اشکنی و کشودی، مالکیت زمین‌های گستره و اباحت ثروت‌های فراوان حفظ کردند. تنها یک بار موقعیت آنها به خطر افتاد و آن هم زمانی بود که کورش صغیر با همکاری مزدوران پونانی علیه اردشیر دوم، که پشتیبانی اشراف پارسی را به همراه داشت، شورش کرد (داندمايف، ۱۲۸۱؛ ۱۳۴۴). پس از آن نیز قدرت اشراف پارسی تا آخرین تعظة حکومت هخامنشیان همچنان پایرجا بود؛ چنانکه آنها در هنگام تاجگذاری داریوش سوم و در جنگ‌های وی با اسکندر از جمله جنگ گوگل، در کنار او بودند و حتی ارخینس، فرمادنۀ لشکر پارسی دو نبرد گوگل، افتخار می‌کرد که از بازمائدگان هفت تن پارسی بود (بریان، ۱۳۷۸؛ ۱۱۰-۱۱۹).

در هر حال، به نظر می‌رسد که به دنبال شکست‌های پی درپی داریوش سوم از اسکندر مقدونی و فرارهای مکرر او دست کم دو تن از رهبران خاندان‌های حکومتگر؛ یعنی، پوس، والی باختر، و نیز نعلم مخالفت برآورانستند و سرانجام در برابر داریوش استادند (کنت کورث، کتاب ۵، بند ۹-۱۱، به نقل از پیرنیا؛ ۱۳۱۶، ۱۴۴۴/۲، ۱۴۳۳-۱۴۴۴) و وی را دستگیر کردند و کشتن. عملأ پیش از آنکه اسکندر به امپراتوری پارسیان پایان دهد، این سران خاندان‌های حکومتگر بودند که چنین کردند. به دیگر سخن این رویداد بار دیگر نقش مهم خاندان‌های کهن را در تحولات ایران باستان به خوبی نشان می‌دهد.

پس از سقوط هخامنشیان (۳۳۲ پ.م) قدرت خاندان‌های بزرگ ایرانی ادامه یافت، اسکندر و

نفل کرده است در یکی از جلسات توصیه‌گران هنگامی که ائمۀ برای ورود به کاخ اظهار شگرانی کرد و معتقد بود که باید نأمل کشد و کار را به عقب بیندازند. داریوش در پاسخ به او گفت: کمترین مشکلی برای عبور از محل نگهبانان وجود ندارد؛ چراکه هیچ کسر نیست که از سر احترام به مردانی در ردیف و مقام صدرهای کاخ را نگذارد. به دنبال آن، هر هفت تن نظر داریوش را پذیرفتند و بی‌تأمل به سوی کاخ حرکت کردند. هنگامی که به آستانه کاخ رسیدند، نگهبانان، که برای پارسی‌های والامقام احترامی فراوان فائل بودند و هر گز نصور نمی‌کردند که آنها چنین نفعه‌ای در سر داشته باشند، راه را برای آنها باز کردند. هیچ کس حتی یک سوال هم از آنها نکرد. تنها وقتی که به داخل صحن رسیدند، شمار اندکی از خواجگان و چند تن از نگهبانان دروازه مقاومت کردند که کشته شدند و سرانجام آنها موفق شدند که بردهای (گنومات مع) را نیز به قتل برسانند (همان‌جا).

پس از آن، امتیازات شماری از اشراف و بزرگان که به وسیله کسروجیه و بردهای (گنومات مع) مختل شده بود به آنها بازگردانده شد (فرای، ۱۳۸۸؛ ۱۶۶). به نظر می‌رسد این امتیازات بنا به سفارش داریوش در کتبیه بیستون-که از شاهان بعدی خواست که تبار آنها پام داشته شود (کتبیه بیستون، ستون ۲، بند ۱۹)- تا آخرین تعظات سلطه و حکومت هخامنشیان برای آنها و فرزندانشان محفوظ ماند و مراعات شد (داندمايف، ۱۳۷۳؛ ۱۳۹۸). در مقابل، در این زمان از امتیازات بسیاری از خاندان‌های کهن که پس از کودتای داریوش به مخالفت با او برخاستند کاسته شد و حتی نه تن از سران برخی از این خاندان‌ها اعم از پارسی، مادی، عیلامی و ... به وسیله داریوش اسیر و کشته شدند. (کتبیه بیستون، ستون چهارم، بند دو). در هر حال، به

از ۷۲ شهر بی‌نام برده است (فرهوشی، ۱۳۵۴: ۳)، می‌توان گمان برد که شمار خاندان‌های حکومتگر در این دوره بیش از این تعداد بود.

هرچند طبق گزارش‌ها خاندان‌های بزرگی مانند سورن و کارن همچنان جایگاه بسیار والا و استواری داشتند و حتی خاندان سورن حق گذاشتن تاج بر سر شاه را یافت (ویسهوفر، ۱۳۷۷: ۱۷۶؛ ونسکی، ۱۳۸۳: ۱۰۴) و از جایگاه ممتازتری در کشور پرخوردار بود؛ شواهد نشان می‌دهد که حدود افتخار خاندان‌های بزرگ هم در این دوره کم نبود. آنها عضو سنا یا شورای بزرگان و کاهان پارتی بودند که شاه را از میان خاندان اشکانی بر می‌گزیدند و از لحاظ نظامی سواره نظام قدرتمندی داشتند که در جنگ‌ها بسیار مژده بود (فرای، ۱۳۸۸: ۳۵۵). همچنین آنها املاک وسیعی داشتند که در اقتصاد کشور تأثیرگذار بود؛ حتی تمام مقام‌های اداری و فضایی به عهده آنها بود (کریشن من، ۱۳۶۷: ۳۴). از لقب‌های مندرج در کتبه‌ها، که بیشتر در بخش‌های مرزی مانند دورالوروپوس و الحضر هستند، می‌توان تا حدود زیادی پایگاه بزرگان را که با عنوان «خدابونده» خطاب شده‌اند درک کرد (فرای، ۱۳۸۸: ۳۵۶).

خاندان اشک نخست یا یاری مجموعه‌ای از این فایل و طوابیف فدرت را به دست گرفت و در طول مدت سلطنت، به ویژه در هنگام تهاجم خارجی مانند جنگ سرلان، از همکاری و یاری آنها بهره می‌برد؛ اما این خاندان‌ها هنگامی که منافع خود را در خطر می‌بینند، مشکلات فراوانی را برای خاندان سلطنتی به وجود می‌آورند و سرانجام زمینه مقوط این سلسله را فراموشند. چنانکه می‌دانیم افتخار این خاندان‌های بزرگ در دوره اشکانیان بارها باعث اختلاف بین شاه و سران این خاندان‌ها و جنگ‌های داخلی شد (پرنیا، ۱۳۱۶: ۲۶۸۵).

هنگامی که منافع آنها به وسیله شاهان تأمین نمی‌شد یا

جانشینانش؛ یعنی، سلوکیان ناچار شدند برای دوام حاکمیت خود بسیاری از ساترای‌های پارسی را در مقام‌شان باقی بگذارند (گوت‌شید، ۱۳۵۶: ۳۲؛ ۱۳۵۱: ۶) و تقسیمات پیشین را حفظ کنند (شیمیان، ۱۳۸۴: ۱۰۱). به عبارت دیگر، با وجود حاکمیت سلوکیان بر ایران به نظر می‌رسد ته تنها از فدرت این خاندان‌ها کاسته نشد، بلکه زمینه تفوّه بیشتر آنها نیز فراموش شد؛ زیرا با روی کار آمدن سلسله اشکانی و فدرت یا بیان خاندان‌ها و طوابیف پارتی، تشکیل حکومتی متعرکز غیرمعکن گردید و شاهان اشکانی ناچار شدند به نظام حکومتی کرده خدایی (منوک‌الطوابی) تن دهند که این شانگر قدرت فراوان خاندان‌های کهن در این دوره است.

نقش خاندان‌های کهن در دوره اشکانیان

زندگی پارتیان همچون دیگر اقوام هند و ایرانی پیش از ورود به ایران و در دوره حضور در سرزمین پرنده در شرق دریای خزر بر زندگی شبانی و نظام قبایلی مهتمی بود و مردم تحت رهبری سران قبائل روزگار می‌گذرانند. ورود پارتیان به ایران و در آمیختگی پدیده‌های کهن و نو در میان آنان سبب پدیداری طبقه جدیدی از خاندان‌های حکومتگر در ایران شد. شمار خاندان‌های بزرگ در این دوره طبق سنت همینشگی در ایران، هفت خاندان ذکر (بیهار، ۱۳۷۷: ۸۰) و حتی در متابع مربوط به دوره اشکانی همچون آریان اشاره شده است که اشک و سرداد به کمک پنج همدست خود (در مجموع هفت تن) آن دورا گوراس، ساترای سلوکی، را کشند که پادآور داستان قتل برداش (گنومات مخ) به دست داریوش و شش همدست اوست (ویسهوفر، ۱۳۷۷: ۱۷۰)؛ اما با توجه به اشاره کارنامه اردشیر بابکان، که او ۲۶۰ کددخایی، ملوک الطوابی و آپسوس

پیروزی سورن انجامید و سبب شهرت وی در کشور شد، شاه به قتل او داد (ولسکی، ۱۳۸۳: ۱۰۴). این روند نا آخر پادشاهی پارت همچنان ادامه داشت. هر چند ظاهرآ این رقابت‌ها و اختلافات یک امر درون خانوادگی بین شاهزادگان اشکانی بود، می‌توان آنها را به طور مشخص رقابت میان خاندان‌های حکومتگر برای به تخت نشاندن شاهزاده‌های همسو با منافع خود دانست (پارشاطر، ۱۳۶۸: ۱۶۸).

در گیری‌های میان اشرف و مقام سلطنت به بهانه تلفات و زیان‌های سنتگینی برای کشور تمام شد. این کشمکش‌ها پایه‌های حکومت راست و حوزه افشار پادشاه ایران را برای وظایف مهم محدود کرد و به تأسیماتی در دولت اشکانی افزود (ولسکی، ۱۳۸۳: ۱۸۳)؛ حتی کار را بدان جا کشاند که رومیان به میانجیگیری در این درگیری‌ها فراخوانده شدند (شیعیان، ۱۳۸۳: ۵۳). این عوامل سبب شد هنگامی که اردشیر بابکان یکی از رهبران خاندان‌های بزرگ در فارس علیه حاکمت خاندان اشکانی قیام کرد، بسیاری از این بزرگان و خاندان‌های کهن با او همراه شوند و در خدمت او قوار گیرند و از اردوان روی برگردانند. در هر حال، سرانجام همین درگیری‌های داخلی و اختلافات میان خاندان‌ها و نیله‌های بزرگ دوره اشکانیان و نبود حکومتی متمرکز مقتدر که بتواند در برایر خودسری‌های آنها ایستادگی کند، به تدریج سبب سقوط این سلسله و ظهرور سلسله جدیدی از پارسیان به نام ساسانیان در سرزمین پارس شد (گیرشمن، ۱۳۶۶: ۳۱۲).

نقش خاندان‌های کهن در دوره ساسانیان اردشیر بابکان، که خود از طبقه روحانیون و یک مزبدزاده بود (دیبوری، بی‌ش: ۷)، کوشید برای ایجاد نمرکز در

محدود می‌گشت او را به بهانه‌ای عزل می‌کردند و فرد بدگری را که خواسته‌های آیشان را بهتر برآورده می‌کرد، به جای او می‌گماردند (گیرشمن، ۱۳۶۴: ۳۱۴-۳۱۳). به عنوان مثال، در سال ۳۲۶ با ۳۱ پم تیرداد نامی با حمایت محاذل انسارالله علیه فرهاد چهارم قیام کرد. شهریار پارت تنها با کمک سکاها موفق شد رقیق را بیرون راند و تیرداد سرانجام با گروگان گرفتن پسر کهتر فرهاد به روم پناهنده شد. به دنبال این رویداد شاهنشاه پارت تلاش کرد که امپراتور روم را تشویق به تحويل دادن تیرداد و فرستادن پرسش به ایران کند؛ ولی رومیان تنها با بازیس فرستادن پرسش موافقت نمودند و تیرداد را تسلیم شاه ایران نکردند (شیعیان، ۱۳۸۳: ۵۳-۵۴). این رقابت‌ها پیش درآمد دوره‌ای طولانی از سیزه‌های خانگی در میان پادشاهان اشکانی شد؛ بدین معنی که در سال ۴ ام اشرف و نجیبزادگان ایرانی فرهادک، پادشاه جدید پارت، را به سبب واگذاری ارمنستان به روم، پدرکشی و یعنی توجهی به سنت‌های برمی از سریر شاهی برداشتند. او به سوریه گریخت و اندکی بعد در آنجا درگذشت (همان: ۵۷). پس از آن، بزرگان شاهزاده‌ای به نام ارد سوم را به تخت نشاندند؛ اما او را نیز به بهانه تندخوبی و سختگیری، در یک مهمانی فروگرفتند. پس از وی، اشرف، نجیبزادگان و سران خاندان‌های حکومتگر ونن را که در روم گروگان بود، به پادشاهی برگزیدند؛ اما باز هم به بهانه اینکه شاهزاده تریست رومی داشت سر به شورش برداشتند و اردوان نامی را در برایر وی علم کردند. سرانجام ونن شکست خورد و گریخت. با بر عکس، هنگامی که شاه از نفوذ و محبوبیت یکی از سران این خاندان‌ها نگران می‌شد، می‌کوشید آن شخص را حذف کند؛ چنانکه پس از جنگ حران، که به

بوده باشد (برای آنکه از تعداد این بزرگان و درباریان مقایسه کنید با نصراللهزاده، ۱۳۸۴: ۲۲۴-۲۲۵؛ اکبرزاده، ۱۳۸۵: ۴۰ و ۷۷-۷۸ به خصوص که علاوه بر خاندان‌های بزرگ پارتی مانند خانواده‌های سورن، کارن و مهران نیز در این دوره حضور داشتند. در واقع، آنها اتحادیه‌ای از خاندان‌های ساسانی و پارتی را تشکیل می‌دادند. هنگامی که در دوره هرمزد چهارم، این اتحادیه با شورش بهرام چوبین علیه حکمت ساسانیان گسته شد، زمینه فروپاشی امپراتوری ساسانیان نیز نراهم گردید (Pourshariati, 2009: 3).

ساسانیان نخست کوشیدند با ایجاد یک دینی در کشور تا حدودی از نفوذ و قدرت خاندان‌های بزرگ پکاهند (راوندی، ۱۳۵۴: ۶۲۲). سپس، ساسانیان برای کاهش نفوذ این خاندان‌های بزرگ در سرزمین‌های تحت سلطه نلاش کردند سران آنها را در دستگاه‌های مفصل اداری مملکت به مقامات عالی برگزینند تا ضمن از بین بردن دامنه نفوذ آنان در مناطق خود، که دارای املاک فروعی در آنجا بودند. آنها را در مرکز حکومتی مهار کنند و بر تحرکات آنها نظارت داشته باشند. همچنین ساسانیان کوشیدند فنودالیتۀ دوران اشکانی را به فنودالیتۀ دولتی تغییر دهند تا سران این خاندان‌ها ناجار شوند به دلیل واستگی بیشتر به حکومت همچنان نسبت به آنها وفادار باشند. برخی از این خاندان‌های بزرگ، که نفوذ و اقتدار و املاک فراوان داشتند، عبارت بودند از خاندان فارن در نهادن، خاندان سورن در سیستان، خاندان اسپهبدان در گرگان و خاندان مهران در ری و پارس (مظاہری، ۱۳۷۷: ۵-۲۲). اما ظاهراً این تدبیر توانست از دامنه قدرت و نفوذ آنها پکاهند و آنها را وادارد به طور کامل در همسویی و موافقت با سیاست‌ها و خواست‌های شاهان ساسانی گام بردارند.

کشور و پایان‌بخشی به نظام ملوک الطوایف و حاکمیت سران قبائل حکومتگر از قدرت دین استفاده کند (ایمان‌بور، ۱۳۶۹: ۴۱۱؛ ۲۰۰۸: ۷؛ ۲۱۱). که ادعا شده است از روحانیون بلادمرتبه این دوره بود- به خود جلب و از حمایت آنها در تحکیم مبانی خاندان ساسانی استفاده کرده، «یک خدای» را در کشور برقرار کند (ایمان‌بور، ۱۳۶۹: ۲۱۱)، پس از مرگ وی و فرزندش، شاهپور اول، سران خاندان‌ها توانستند با همکاری و پیوند با روحانیون زرتشتی نیروی خود را بازیابند و به مقابله با قدرت پادشاهان ساسانی برخیزند و مقام سلطنت را بازیچه خود کنند (ایمان‌بور، ۱۳۷۱: ۲۸۱).

طبری در داستان‌هایی درباره بهرام گور، از هفت کس از بزرگان و سران خاندان‌ها یاد می‌کند که همراه همراه و پشتیبان وی بودند. وی نقل می‌کند بهرام گور زمانی که به قصد شکار به سوی جنگل‌های ارومیه رفت، هفت کس از بزرگان و سران خاندان‌ها را با سیصد تن از باران دلبر خوش همراه برد. همچنین او در بازگشت از پیکار با نزکان به میاداری پیروزی ای که به دست آورده بود بیست هزار درهم به خاندان‌ها و مردم والاژاد داد، سپس با هفت کس از اهل خاندان‌ها و سیصد سوار از تخته پاران خوش از راه آذربایجان و کوه قیق به سمت خوارزم رفت (طبری، ۱۳۶۲: ۶۶۱). ذکر مکرر عدد هفت خاندان حکومتگر در طول تاریخ ایران باستان نام می‌برنده؛ در حالی که با توجه به ادامه و حضور خاندان‌های پیشین در ایران؛ یعنی، مادها، پارس‌ها و بعد پارتیان- که با وجود تحولات سیاسی در کشور به حیات سیاسی خود ادامه دادند- به نظر می‌رسد که در دوره ساسانی تعداد آنها بیش از این هفت خاندان معروف

در نقطه‌ای پیرون از پایتخت کشته شد (فردوسی، ۱۳۶۱؛ ۱۳۶۲؛ دینوری، ۹۳؛ ۱۳۶۲؛ شیمان، ۱۳۸۲؛ ۴۸). پس از قتل بزرگ‌تر حقیقی گرفتار بیگر کسی را از نسل او بر تخت نشاند؛ از این رو، تخت از به تخت نشستن و یک‌جند فاتونی بزرگ‌تر، بهرام گورا جلوگیری کردند؛ و نی هنگامی که او را موافق باشند و در تاریخ رسمی خود از او فهرمنی افسانه‌ای ساختند و به ستایش او برداختند (طبری، ۱۳۶۲؛ ۱۳۶۲-۶۱۷؛ ۱۳۶۱؛ ۱۳۶۲؛ ۱۳۶۲؛ ایمانپور، ۱۳۷۱؛ ۲۸). این رفاقت‌ها و درگیری‌ها برای کسب قدرت پیش‌همچنان ادامه یافت؛ چنانکه بلاش را، که تخت به سلطنت نشانده بودند، سرنگون و کور کردند (پیکولوسکایا، ۱۳۷۷؛ ۱۴۲-۴۳۶) و قباد را، که همراه نیافتد، دستگیر و زندانی نمودند.

قباد، که به دنبال حذف بلاش از قدرت به سلطنت رسیده بود، ظاهراً تلاش کرد که سوخرا از سران قدرتمند بکی از این خاندان‌های حکومتگر را از سر راه بردارد (شیمان، ۱۳۸۲؛ ۵۵)؛ زیرا در این زمان اداره کشور بیشتر در دست سوخرا بود و حدود نیم قرن بود که خاندان کارن و در رأس آنها سوخرا، کم و بیش فومناروایی کشور را در چنگ خود داشتند. به عبارت دیگر، این خاندان از او اخیر پادشاهی پیروز نایخوشی از پادشاهی قباد همچنان بر اوضاع سلطنت بودند (۷۶؛ ۱۳۷۷؛ ۲۲؛ ۱۳۶۲؛ Pourshariati, 2009). پس این امر را نتوانست تحمل کند و به شاپور رازی از خاندان مهران دستور داد تا سوخرا را بکشد. طبری از این رویداد با عنوان «باد سوخرا کم شد، باد مهران و زیده باد می‌کند» (طبری، ۱۳۶۲؛ ۱۳۶۲-۶۲۹). علاوه بر این، او دیده بود که نیاکانش مدت‌هاست با این خاندان‌های پرنفوذ می‌جنگند؛ ولی از کامش دامنه آنها نانوان هستند. او دیده بود که چند تا از پادشاهان، ویمه‌ها و

به دیگر سخن، با این سیاست رفاقت‌ها به دربار و مرکز حاکمیت ساسانی کشیده شد و تاریخ دوره ساسانی پر از داستان‌های دیسه‌ها و رفاقت‌های اشراف و خاندان‌های حکومتگر بر ضد شاهنشاهان شد (وزدادی‌پی، ۱۳۵۷؛ ۸۰). این امر وقتی شدت باشت که سران این خاندان‌ها و نجیبزادگان با روحانیون همگام شدند و با آنها در رفاقت‌های سیاسی به همکاری برداختند، به تدریج در هنگام خسuff پادشاهان، مقام سلطنت بازیجهای در دست آنان شد. چنانکه از مرگ شاهپور دوم تا سلطنت بزرگ‌تر اول، هر کس را موافق می‌خود می‌یافتد به تخت می‌نشانند یا بالعکس از سلطنت فرو می‌گرفتند و می‌کشند (ایمانپور، ۱۳۷۱؛ ۲۸). در راستای همین رفاقت‌ها بود که آنها پس از پادشاهی هرمزد دوم پسرش، آذر نرسی، را بر تخت نشانند؛ اما وقتی که او را موافق نیافتدند از میان برداشتند و برادر او را، که شایسته مسلطت نمی‌دانستند، کور کردند و برادر دیگرش را به زندان انکندند و برای سلطه بیشتر خود بر کشور، فرزند آذر نرسی را، که در رحم مادر بود (شاپور دوم)، شاه خواندند (زرین‌کوب، ۱۳۶۸؛ ۴۴۳). سران این خاندان‌ها در هنگام پادشاهی شاهپور دوم، که اقتدار لازم را برای مهار آنها داشت، سکوت اختیار کردند (ظاهری، ۱۳۷۷؛ ۲۲؛ ولی با مرگ شاهپور دوم و تازمان بزرگ‌تر اول، آنها هر کس را که موافق می‌خود می‌یافند بر تخت می‌نشانند یا بر عکس برکتار می‌کردند و می‌کشند؛ چنانکه در این فاصله اردشیر دوم را خلیع کردند (یعقوبی، ۱۳۶۶؛ ۱۹۹؛ مسعودی، ۱۳۶۵؛ ۲۲۵) و شاهپور سوم را به قتل وساندند (دینوری، ۱۳۶۹؛ ۷۸) با هنگامی که بزرگ‌تر اول در برآبر زیاده خواهی‌های این خاندان‌ها و روحانیان در برخورد یا عیسویان تسلیم نشد، او را برهکار خواندند و سرانجام به طرز مرموزی

گونه خسرو انوشاپروان با توانایی سیاسی و درایت فکری کوتید تعادلی طبیعی بین قدرت حکومت و نفوذ این خاندان‌ها برقرار کرد (رجی، ۱۳۸۰: ۴۶)، در هر حال هرچند انوشاپروان توانست در دوران فرماترواپی خود سران این خاندان‌ها را با خود همراه سازد و از دامنه دخالت و نفوذ آنها بکاهد، سیاست ناستجيدة فرزند وی، هرمزد چهارم، که می‌خواست به طور مستقیم به مقابله با زیاده‌خواهی آنها برخیزد، به ایستادگی مستقیم آنها در برابر کیان سلطنت سامانیان انجامید؛ چنانکه دیری نباید که اختلافات فروتنی گرفت و بهرام چوبین از خاندان مهران خود ادعای سلطنت کرد، در رویدادهای پس از مرگ خسرو پرویز نیز دو تن از سران همین خاندان‌های حکومنگر؛ یعنی، وستهم از دودمان بزرگ اسیاهبدان و شهربراز، که از تخصه شاهی نبودند، به بهرام چوبین تأسی کرده، تاج بر سر نهاده، به تخت شاهی نشستند (کریشن من، ۱۳۶۷: ۵۲).

به نظر می‌رسد که بی‌درایتی هرمزد ضربه‌ی سنگین بود که براسان دولت ساسانی وارد آمد؛ زیرا این خاندان‌ها، که در تاریخ به نام‌هایی همچون بزرگان، نجبا، اشرف و خاندان‌های کهن از آنها یاد شده است، از پایه‌های اصلی دولت ساسانی، کانون سنت‌های اجتماعی ایران و درون‌مایه آن چیزی بودند که نظام شاهنشاهی ایران خوانده‌اند. به دیگر سخن، شاهنشاهی ساسانی اتحادیه‌ای از مجموعه این خاندان‌ها بود که کشور را اداره می‌کردند، عدم همکاری با مخالفت مستقیم آنها با هر یک از شاهان ساسانی می‌توانست ذمیه اقوال و سقوط ساسانیان را فراهم کند؛ چنانکه در زمان هرمزد چهارم و با شورش بهرام چوبین ذمیه اقوال و سقوط ساسانیان فراهم شد (Pourshariati, 2009: 1-6).

اینها یادآور شویم که این واژه در دوره ساسانی نه چون

شاهزادگان به دست همین سران حکومنگر کشته شدند، پس او برای رویارویی با آنها و کاهش دامنه نفوذ ایشان کوشید. از ناخشنودی رو به افزون مردم به دنبال تحصی طولانی مدت و شکست ایران از هفتادیان در دوره پیروز استناده کند و این بار بر قدرت مردم، که در شکل نهضت مزدک رخ نموده بود، نکیه کشد. گفته می‌شود گرویدن قباد به مزدک، که شعارهایش در مقابله با سلطنه مطلق بین خاندان‌ها بود، احتمالاً برای درهم شکستن قدرت اشرف و خاندان‌های بزرگ بود (قاسمی، ۱۳۵۷: ۸۶-۸۷). این سیاست نخست موقفیت‌هایی برای او به همراه داشت و توانست برای مدتی اشرف را دیگر سراسیمگی کند و از دامنه نفوذ آنها بکاهد (ییگلوسکایا، ۱۳۶۷: ۴۳-۴۲)؛ ولی در سال ۴۹۶ م بازماندگان این اشرف ناراضی با همکاری روحاپیان، قباد را دستگیر و در زندان فراموشی محبوس کردند و برادرش، جاماسب، را به پادشاهی برداشتند. هر چند قباد با همکاری خواهش از زندان گریخت و به نزد هیاطله رفت و با همکاری آنها دویاره بر تخت سلطنت نشست و برای مدتی بر اتحاد اشرف و روحاپیان غلبه کرد (دریابیان، ۱۳۸۲: ۴۲)، سرانجام برای خشنودی آنها، سرنوشت خوبیار مزدکیان را به فرزندش، انوشاپروان، سپرد. انوشاپروان نیز پس از قلع و فتح مزدکیان از محبوب‌ترین پادشاهان ساسانی شد و عنوان عادل یافت (ایمانپور، ۱۳۷۹: ۲۷۱).

خسرو انوشاپروان توانست تا حدودی حس غرور و کبر اشرف را راضی کند و این طبقه را تحت کنترل خود نگهداشت. وی اعضای این خاندان‌ها را به منصب‌های عالی گمارد؛ چنانکه سه نفر از هشت اسپهبدی را که در طول و پس از حکومت خسرو مسؤولیت بر عهده داشتند از میان همین خاندان‌ها از جمله خاندان مهران برگزید (Pourshariati, 2009: 101-102).

خاقان ترک را از پای درآورد، لشکر آنها را شکست دهد و کشور را از خطر آنان آسوده سازد، انتظار پاداش و تشویق از جانب هرمزد داشت؛ ولی بر عکس موقبتهای بهرام حسادت هرمزد چهارم را برانگیخت، چراکه بدر صدد تحقیر بهرام برآمد (Pourshariati, 2009:127). این رفتار خودخواهانه هرمزد نسبت به بهرام، که علاوه بر بحث حسادت ریشه در رقات‌ها و اختلافات خاندانی داشت (فرای، ۱۲۸۸: ۵۳۴-۴۳۴)، سبب شد بهرام و سپاهیانش بهانه‌لارم را سر ز فرمانش برتابند (محمدی ملایری، ۱۳۷۹: ۲۴۶-۲۴۵). پادشاهان ساسانی با وجود رقات‌ها و اختلافات توانسته بودند در طول این سال‌ها مشروعت خود را در برابر خاندان‌های یاری‌خواه حفظ کنند؛ ولی شورش بهرام در تاریخ ساسانی نقطه عطفی شد که در آن برای نحسین یار مشروعيت حکومت ساسانی خدشه‌دار گردید (Pourshariati, 2009:123). به دیگر سخن، شورش بهرام چوبین پایه‌های فرمانروایی خاندان دولت ساسانی را لرزاند؛ زیرا این شورش باعث خدشه‌دار شدن مقام سلطنت شد و سرداران و سران خاندان‌های دیگر مانند وستهم و برادرش، بندهی، از دودمان بزرگ اسپهبدان و شهریارز، که از تخت شاهی نبودند، به بهرام چوبین تأسی کردند، تاج بر سر نهاده، به تخت شاهی نشستند (کریستن سین، ۱۳۷۷: ۵۲۱). در پایان فرمانروایی ساسانیان، پادشاهان یازیجه دست اسپهبدان و بزرگان شدند و آنان شاهی را پس از شاه دیگر بر تخت می‌نشانندند (رجیس، ۱۳۸۰: ۴۲۶)؛ چنانکه در فاصله چهار سال، تغیری‌ده تقریباً به تخت سلطنت نشستند. به دنبال این تحولات و رویگردانی سران خاندان‌های حکومنگر از خاندان ساسانی بود که اعراب تازه مسلمان فرصت یافتد به ایران حمله کنند و در مدت نسبتاً کوتاهی دولت ساسانیان را

عنوانی و القب تشریفاتی و بی‌محتوا، بلکه برای بیان نظام خاصی از حکومت به کار رفته که بیزه دولت ساسانی بوده است. اردشیر باکان، بنیانگذار این دولت، برای اینکه خرماترویی را که در دوره اشکانیان بر بخشی از این سرزمین فرمان می‌راندند و بیشتر خود را شاه می‌خوانندند به زیر یک فرمان درآورد و وحدت ملی و سیاسی ایران را تأمین کند، قلاص کرد خصم جذب آنها در حکومت مرکزی، جایگاه آنها زیر حفظ نماید (محمدی ملایری، ۱۳۷۹: ۲۴۲-۲۴۸). با پرسas ادعایی تنسور، اردشیر برای ترقی و تشریف مرتب ایشان فرمود که میان اهل درجات و عame تفاوتی باید باشد به مرکب و لباس و سرای و بستان و زن و خدمتکار، بعد از آن، میان ارباب درجات هم تفاوت نهاد به مدخل و منرب و مجلس و موقف و جامعه به اندازه درجه هر یک، تا جایگاه خویش نگه دارند (مینوی، ۱۳۵۴: ۱۵). اردشیر با این کار خرماتدانه توانست بسیاری از رهبران این خاندان‌های کهن ایرانی را که در مناطق گوناگون این سرزمین شان و احترامی داشتند، با خود همراه سازد، به گونه‌ای که آنها خود را در برپایی آن نظام شریک بدانند؛ ولی سیاست هرمزد چهارم دشمنی آنها و هواداران آنها را در پی داشت و این امر لطمه‌ای بزرگی به دولت ساسانی بود؛ زیرا به سبب قدرتی که این خاندان‌ها داشتند همان‌گونه که پشتیبانی آنها سبب اقتدار و ندادوم دولت ساسانیان می‌شد، دشمنی آنها زیر می‌توانست بسیار برای دولت ساسانی خطرناک باشد (محمدی ملایری، ۱۳۷۹: ۲۴۲-۲۴۸).

در هر حال، شورش بهرام چوبین از خاندان مهران زیبیده بحرانی بود که پس از مرگ خسرو انوشیروان و در زمان سلطنت پسرش، هرمزد، در دولت ایران روی داد (رجیس، ۱۳۸۰: ۴۲۶). بهرام چوبین، که در جنگ با ترک‌ها با دلاوری‌ها و عقل و تدبیر و تقدیر ذاتی خود توانست

دیگر ایرانی به نها سلطه بودند اما در ایران پایین یافت. خاندان اشکانی، که با حمایت طوایف از پارتیان و همره‌ی دیگر خاندان‌های کوهن ایرانی، مادها و پارس‌ها، تو استنده قدرت را به دست گیرند، به دلیل نفوذ گسترده این خاندان‌ها در کشور نتوانند حکومتی متمرکز و قدرتمند تشکیل دهند. آنان ناچار شدنی بیش از دیگر سلسله‌های ایرانی به همه‌ی و کمک خاندان‌ها و طوایف بزرگ متکی باشند و به سران آنها استغلال پیشیزی دهند. این اختیارات و استغلال به اندازه‌ای بود که بعد از شیوه حکومتداری آنان در تاریخ ایران به ملوك الطوایف شهرت یافتد. اینه این شیوه حکومتداری سبب شد تا اشکانیان بیش از سایر سلسله‌های پادشاهی در ایران همراهی این خاندان‌های بزرگ را با خود داشته باشند و در نتیجه، دوران فرمانروایی آنها بیش از دیگر سلسله‌های ایرانی در این دوره به درازا بکشد. تنها پس از یروز اختلافات و پیوستن شماری از این خاندان‌های بزرگ به اردشیر بابکان بود که به فرمانروایی پانصد ساله اشکانیان پایان داده شد. اردشیر بابکان، بیانگذار پادشاهی ساسانی، نیز، که قدرت را از طریق همراهی تعداد زیادی از خاندان‌های کوهن به دست گرفت، کوشید بسیاری از خاندان‌های بزرگی را که در دوره اشکانیان بر پخته‌هایی از آن سرزمین پنهان فرمان می‌دانند و اغلب خود را شاه می‌خوانند به زیر یک فرمان در آورده و وحدت ملی و سیاسی ایران را تأمین کند. وی ضمن جذب آنها در حکومت مرکزی، تلاش کرد که جایگاه آنها را نیز حفظ کند. هرچند که به دلیل ماهیت دینی حکومت ساسانیان که سبب ورود یک گروه قدرتمند سیاسی جدید از روحانیان زرتشتی در حکومت و در نتیجه، ایجاد اختلافات بیشتر در میان حکومتگران از جمله خاندان ساسان و دیگر

شکست دهد؛ دولتی که تا کمی پیش از آن در برابر قدرت‌های بس نیرومندتر از اعراب؛ یعنی، اقوام بدوي زرده همچون هون‌ها، هیاطنه و ترکان در شرق و دولت روم شرقی در غرب استدیگی کرده، حتی تا زروازه‌های قسطنطینی، پاخته آن دولت، تیز پیش رفته بودند.

نتجه

خاندان‌های کوهن ایرانی، که در بسی مهابجت اقوام آریایی به ایران شکل گرفتند، در مناصق تحت نفوذ خود علاوه بر اختیار معنوی، قدرت اقتصادی و نظامی فراوانی داشتند. با همراهی آنها بود که حکومت‌ها شکل می‌گرفتند یا بر عکس به افسو می‌گردیدند؛ چنانکه تولین فرمانروای ایرانی؛ یعنی، مادها با اتحادیه‌ای از سران این خاندان‌ها و اقوام بومی شکل گرفت و پس از عدم همراهی آنها با آسیاگ، آخرين پادشاه ماد، در جنگ علیه کورش کبیر فروپاشید. این روند در سلسله‌های پادشاهی در طول تاریخ ایران باستان همچنان ادامه یافته؛ چنانکه کورش کبیر امپراتوری پارسیان با تکیه بر همین قدرت‌های خاندانی اعم از اقوام محلی، مادی و پارسی بستان تهاد و هنگامی که فرزندانش، کمبوجیه و بردیا، تلاش کردند از نفوذ و قدرت این خاندان‌ها بکاهند، با کودتای شماری از این خاندان‌ها به رهبری داریوش دویرو گردیدند و در عمل قدرت از خانواده کورش ساده شد. اختلافات خاندانی در مواخر شاهنشاهی هخامنشی و رویگردانی شماری از این خاندان‌ها سبب سلطه اسکندر مقدونی و جانشینان وی بر ایران شد. اسکندر و جانشینان او هوشمندانه تلاش کردند با باقی گذاردن سران این خاندان‌ها در سرزمین‌های تحت نفوذشان آنها را با خود همراه کنند که تا حدودی موفق شدند؛ اما با ظهور و ورود شماری دیگر از قبائل آریایی، پارسیان، و پیوستن خاندان‌های

۴. ——. (۱۳۶۹). «نقش روحانیان زرتشتی در تقویت حکومت ساسانی و دینات زرتشتی»، *فصلنامه مطالعات تاریخی*، سال دوم، صص شماره دوم، ۲۲۱-۲۱۱.
۵. ——. (۱۳۷۱). «مبانی نفوذ و مقام روحانیون زرتشتی در دوره ساسانی»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، سال بیست و پنجم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان، صص ۲۸۸-۲۷۳.
۶. ——. (۱۳۸۳). «مکان جغرافیایی پارسه داربوش»، *فصلنامه تاریخی، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، شماره پنجم و ششم، پائیز و زمستان، صص ۱۴-۵.
۷. بهار، مهرداد. (۱۳۷۷). *از اسطوره تا تاریخ*، نهران: چشمه.
۸. بیانی، شیرین. (۱۳۸۴). *تاریخ ایران باستان (۲)* از ورود آریاییها به ایران تا پایان هخامنشیان، نهران: سمت.
۹. پزدرو، بهرام. (۱۳۳۹). *زرتشت‌نامه*، به کوشش محمد دیرسیاقي، تهران: طهری.
۱۰. پلزناری. (۱۳۶۹). *حیات مردان نامی*، جلد سوم، ترجمه رضا مشایخی، تهران: خوارزمی.
۱۱. پیرنیا، حسن. (۱۳۱۶). *تاریخ ایران باستان*، جلد دوم، تهران: شرکت مطبوعات.
۱۲. پیکولوسکایا. (۱۳۷۷). *شهرهای ایران در روزگار پارسیان و ساسانیان*، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۳. داندماهیف، محمد. آ. (۱۳۷۳). *ایران در دوران تختین پادشاهان هخامنشی*، ترجمه روحی ارباب، نهران: علمی و فرهنگی.

خاندان‌های پزدی، در طول این مدت تلاش شد این اتحاد با وجود فراز و نشیب‌ها حفظ شود، تنها بی‌درابیش هر مزد چهارم بود که این اتحاد را از هم گست و با شورش بهرام چوبی و زیر میال رفتن مشروعیت خاندان ساسانی زمینه فروپاشی سلسله ساسانی را فراهم کرد. درین این بحران مشروعیت و عدم همراهی خاندان‌های کهن با دولت ساسانی بود که با شکرکشی اعراب مسلمان به ایران، کشور تحت آنها سلطه شدند.

در هر حال، نگاهی به رویدادها و تحولات یاد شده، نشان می‌دهد که ساختار قبیله‌ای و خاندانی در ایران باستان، که سران این خاندان‌ها در میان قوم خود اعتبار و احترام محتوی و سیاسی زایدالوصیف داشتند و در طول سال‌ها توانسته بودند از توانمندی‌های اقتصادی و نظامی بسیاری برخوردار شوند، سبب شد که در کنار عوامل گوناگون دیگر، همراهی یا رویگردانی آنها از حکومت‌ها نقش مهمی در تحولات سیاسی، به خصوص در فراز و فروز سلسله‌های پادشاهی، داشته باشد.

منابع

۱. اکبرزاده، داریوش. (۱۳۸۵). *کتبیه‌های پهلوی (سی‌نگاره، سکه، مهر، ظرف نیشه)*، تهران: پازنده.
۲. ایمان‌پور، محمد تقی. (۱۳۷۰). *ورویارویی مانی با زرتشتیگری در دوره ساسانی*، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، سال بیست و چهارم، شماره دوم، صص ۴۹۶-۳۹۷.
۳. بریان، پسیس. (۱۳۷۸). *تاریخ امپراتوری هخامنشیان*، جلد اول و دوم، ترجمه مهدی سمار، تهران: زریاب.

۲۷. شیپوری، کلاروس، (۱۳۸۳)، *تاریخ شاهنشاهی ساسانی*، ترجمه فرامرز نجد مبعنی، تهران: پژوهشنگ زبان و کتابخانه.
۲۸. ————، (۱۳۸۴)، *میانی تاریخ پارسیان*، ترجمه هونستگ صادقی، تهران: مجموعه مطالعات ایران باستان.
۲۹. طبری، محمد این جریر، (۱۳۶۲)، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پایانده، تهران: اساطیر.
۳۰. فرای، ریچارد نیون، (۱۳۸۸)، *تاریخ باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجبیان، تهران: علمی و فرهنگی.
۳۱. فردوسی، حکیم ابوالقاسم، (۱۳۶۱)، *شاهنامه*، تصحیح محمد دیرمیانی، تهران: علمی و فرهنگی.
۳۲. فردوسی، بهرام، (ترجمه و تصحیح)، (۱۳۵۴)، *کلارنامه اردشیر بازگان*، تهران.
۳۳. قاسمی، ابوالفضل، (۱۳۵۷)، *سیر الیگارشی در ایران (از گومانا تا کودتا)*، تهران: ققنوس.
۳۴. کربستن سن، آرنور، (۱۳۷۷)، *ایران در زمان ساسیان*، ترجمه رشد پاسمند، تهران: امیرکبیر.
۳۵. گوتشمید، الفرق، فن، (۱۳۶۶)، *تاریخ ایران و ممالک همچوار آن از زمان اسکندر تا انقراف اشکانیان*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم.
۳۶. گیرشمن، رومن، (۱۳۶۶)، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران: علمی و فرهنگی.
۳۷. محمدی ملابری، محمد، (۱۳۷۹)، *تاریخ و فرهنگ ایران*، جلد اول، تهران: طوس.
۳۸. مسعودی، علی این الحسین، (۱۳۶۵)، *مروح الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پایانده، تهران: علمی و فرهنگی.
۳۹. ————، (۱۳۸۱)، *تاریخ سیاسی هخامنشیان*، ترجمه ختنیاب پهاری، تهران: کارنگی.
۴۰. دریابی، تورج، (۱۳۸۳)، *شاهنشاهی ساسانی*، ترجمه مرتعی تاقب فر، تهران: ققنوس.
۴۱. دوستخواه، جلیل (گزارش و بیزوہش)، (۱۳۷۰)، *اوستا: کهن ترین سرودهای ایرانیان*، تهران: مروانی.
۴۲. دیاکوف، ایلیا نگرشیج، (۱۳۵۱)، *اشکانیان*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: بیام.
۴۳. ————، (۱۳۸۷)، *تاریخ ایران دوره ماد کمیریج*، ترجمه بهرام شانگونی، تهران: دیما.
۴۴. ————، (۱۳۷۷)، *تاریخ ماد*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: علمی و فرهنگی.
۴۵. دینوری، ابوحنیفه، (۱۳۶۶)، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود دامغانی، تهران: نی.
۴۶. دینوری، ابی محمد عبدالله این مسلم فتبه، (بسیار)، *عيون الاخبار*، جلد اول، بیروت: دارالکتاب العربي.
۴۷. دیبور سیسلی، (۱۳۸۴)، *ایران و شرق باستان در کتابخانه تاریخی*، کتاب هفدهم، ترجمه و حواشی حمید بیکس شرکایی و اسماعیل مستگاری، تهران: جامی.
۴۸. راوندی، منظی، (۱۳۵۴)، *تاریخ اجتماعی ایران*، جلد اول، تهران: امیرکبیر.
۴۹. رجبی، پرویز، (۱۳۸۳)، *هزارهای گم شده*، جلد پنجم، تهران: طوس.
۵۰. زرین‌کوب، روزبه، (۱۳۸۷)، *بنیان‌گذاری اتحاد ماد و اهمیت منیع شناسی آن*، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، بهار، صص ۱۱۲-۹۹.
۵۱. زرین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۸)، *تاریخ سردم ایران*، جلد اول، تهران: امیرکبیر.

51. Frye, R. N. (1962). *The Heritage of Persia*, London.
52. Helm, R. R. (1981). "Herodotus' Medikos Logos and Median history", *Iran* 19: 85-90.
53. Imanpour, M. T. (1998), *The land of Parsa: the First Persian Homeland*. A thesis submitted _____ to University of Manchester for degree of Doctor of Philosophy (Ph.D).
- 54.———. (2002-2003)."The Medes and Persians: Were the Persians ever Ruled by the Medes?", *Name-ye Iran-e Bastan (International Journal of Ancient Iranian Studies)*, Vol. 2, No. 2: 60-79.
55. Kent, R.G. (1953). *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, 2nd ed., New Haven.
56. Kreyenbroek, Philip.G.(2008)." How Pious Was Shapur I? Religion, Church and Propaganda under the Early Sasanians", In *Vesta Sarkhosh Curtis and Sarah Stewart (eds), The Sasanian Era (The Idea of Iran)*, Vol. III, Published by I.B. Tauris & Co Ltd, London: 7-17.
57. Kuhrt, Amelie. (2007). *The Persian Empire: A Corpus of Sources from the Achaemenid Period*, Vol 1, Published by Routledge, London and New York.
58. Pourshariati, Parvanch. (2009). *Decline And Fall Of the Sassanian Empire: The Sassanian – Parthian Confederacy and the Arab Conquest Of Iran*, I .B . Tauris: London.
59. Sancisi-Weerdenburg, H. (1994). "The Median Empire Revisited", In H. Sancisi-Weerdenburg (eds.), *Achaemenid History III: Methods and Theory*, Leiden 40-55.
60. Sancisi-Weerdenburg, H.(1988)."Was there ever a Median empire?", in A. Kuhrt and H. Sancisi-Weerdenburg (eds.), *Achaemenid History III: Methods and Theory*, Leiden: 197-212.
59. مظاہری، علی اکبر. (۱۳۷۷). *خانواده ایرانی در دوران پیش از اسلام*، ترجمه عبدالله توکل، تهران: فاطمه.
60. میری، مجتبی. (۱۳۵۴). *نامه تتر به گشتب*، تهران: خوارزمی.
61. نصراللهزاده، سیروس. (۱۳۸۴). *نامه تاریخی ساسانیان از آغاز تا هرمzed دوم*، تهران: پژوهشکده زبان و گویش با همکاری اداره کل امور فرهنگی.
62. ولسکی، یوزف. (۱۳۸۳). *شاهنشاهی اشکانی*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: ققنوس.
63. ورداسی، ابوذر. (۱۳۵۷). *ایران در پویه تاریخ*، تهران: قلم.
64. ویهور، یوزف. (۱۳۷۷). *ایران باستان*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: ققنوس.
65. هدایت، محمد (مترجم). (۱۳۷۷). *زند و همومن بسن (بهمن یشت)*، تهران: جاوادان.
66. هرودوت. (۱۳۳۶). *تاریخ هرودوت*، ترجمه هادی هدایت، تهران: دانشگاه تهران.
67. هیتس، والتر. (۱۲۸۵). *داریوش و ایرانیان*، *تاریخ و فرهنگ و تمدن هخامنشیان*، کتاب اول و دوم: ترجمه پرویز رجبی، تهران: ماهی.
68. بارشاطر، احسان. (۱۳۷۸). *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی*، پژوهش دانشگاه کمبریج، جلد سوم، قسمت اول و دوم، ترجمه حسن انوش، تهران: امیرکبیر.
69. یعقوبی، ابن واضح. (۱۳۶۶). *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آیینی، جلد اول، تهران: علمی و فرهنگی.
50. Dandamaev, M. A. and Vladimir. G. Lukonin. (1989). *The Culture and Social Institutions of Ancient Iran*, Philip L. Kohl (ed.), Cambridge.